

آیین‌های نمایشی نوروز

گفت‌وگوی فرشید شریف مقدم با دکتر محمد عارف؛
برگردان: سیده سپیده سجادی



دکتر محمد عارف

دانشیار دانشگاه

رئیس کانون نمایشنامه‌نویسان و مترجمان ایران



فرشید شریف مقدم

دبیر انجمن علمی ایران‌شناسی

دانشگاه تهران



سیده سپیده سجادی

دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی

دانشگاه تهران

همان‌طور که می‌دانیم نوروز در میهن ما بسیار پراهمیت و مصادف با تحول طبیعت است و مردم ما از دیرباز این آیین را گرمی می‌داشتند و طبعاً آدابی هم برای گذار از زمستان اهریمنی به بهار اهورایی داشتند؛ لطفاً درباره آداب نوروز توضیحاتی بفرمایید.

من با کلیدواژه نوروز وارد گفت‌وگو می‌شوم، که چرا نوروز، و آیا این کلمه متعلق به ایران است یا نه؟ واژه نوروز از کلمه «نَه‌وَرخَش» که در فارسی باستان رایج بوده، گرفته شده است و به معنی روز نو است. کلمه‌ای کاملاً پارسی است که به دلیل تأخیر و تعلل از طرف ایران در سازمان جهانی یونسکو ثبت نشده و به نام ترکیه به ثبت رسیده است و بسیار جای تأمل دارد که چرا کشوری که واژه متعلق به آن است، این آیین را ثبت نکرده؛ در صورتی که تاجیکستان، افغانستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان (خراسان بزرگ) قبل از ما آن را به ثبت رسانده‌اند و ایران به‌عنوان هشتمین کشوری است که می‌تواند نوروز را جشن بگیرد. حتی کردهای ایران این واژه را تحت عنوان «نَه‌وَرُوژ» دارند که از نه‌ورخش آمده است و این بدان معناست که هنوز ریشه‌های فارسی کلاسیک (باستان) ما در ادبیات کهن اقوام ایرانی وجود دارد. بخشی در شمال خراسان، بخشی درون خراسان، بخشی در شمال غربی ایران، بخشی در جنوب و بخشی در مرکز، این واژه‌ها، آداب و سنت‌ها ماندگار شدند و زمانی که یک کاسه می‌شوند، متوجه می‌شویم که ایران قبل از ایلامی‌ها و آشوری‌ها دارای مدنیت و فرهنگ بوده است، هم به‌لحاظ زبانی و هم به‌لحاظ مفاهیم اجتماعی.

بحث بعدی دربارهٔ این واژه است که به یکباره به آن، نوروز گفته نشده است؛ شواهد نشان می‌دهد از دهم بهمن‌ماه تا اول تیرماه چند جشن، نمایش و آیین نمایشی اجرا می‌شده که اینها رابطهٔ انسان و طبیعت را کاملاً معنا می‌کنند؛ یعنی ایرانیان از گذشته بسیار دور که کتاب و دین به صورت رسمی وجود نداشته است، به نیروهای ماوراءالطبیعه ایمان داشتند و با آن دیالوگ برقرار می‌کردند.

ایرانیان باستان همزمان با هند باستان، یونان باستان، روم باستان و مصر باستان از متمدن‌ترین ملل جهان به‌شمار می‌آمدند. ما در گذشته‌های بسیار دور اشخاصی داشتیم به نام حکیم، اگر کسی پزشک می‌شد از موسیقی هم باید می‌دانست، از ریاضیات و حقوق و در ارتباط با خانواده هم باید اطلاع می‌داشت؛ یعنی حداقل هفت، هشت تخصص انسان‌شناسی زیستی، فرهنگی، اقتصادی، زبانشناختی، باستان‌شناختی و... می‌دانست تا حکیم می‌شد. اما امروزه پزشک تنها پزشک است و به همین خاطر دست ما خالی است. اما حکیمانی که در گذشته نیاکان ما بودند، برای تمام آیین‌ها و سنت‌های ما مرجع به‌شمار می‌آمدند؛ یعنی برای ارتباط ما با طبیعت، ارتباطمان با گندم (که آیا اصلاً امسال گندم بکارند یا نه) یک آیین نمایشی اجرا می‌کردند.

در ایران باستان چهار شغل بسیار شریف بوده است: ۱. کشاورزی و دامداری ۲. جنگجویی و سلحشوری و دفاع از میهن ۳. معلمی، آموزگاری، دبیری (اداری)، ۴. معتمد (که در تمام امور حضور دارد). اکنون هم در زاگرس همین‌طور است و تمام کارهایشان با معتمد پیش می‌رود؛ مثلاً اگر در یکی از روستاهای استان لرستان یا چهارمحال‌بوختیاری شخصی به خواستگاری برود، ثروتمند اما دارای شغل کاذب باشد، آنها رضایت به ازدواج دخترشان با این شخص نمی‌دهند، اما اگر خواستگار یک معلم ساده باشد، سریعاً موافقت می‌کنند و این نشان‌دهندهٔ تدبیر، دانش و آموزندگی در کنار فرهنگ ما است که هنوز پابرجاست.

حال این مردم برای اینکه درخت قهر می‌کند، بارش زیاد است و مواردی از این دست، نمایش اجرا می‌کردند، یا اگر طبیعت امسال گندم نداده، کاری دیگر انجام می‌دادند. امروزه هنوز پاسخی برای این امور پیدا نکرده‌اند، مثلاً دریاچه‌ای که خشک می‌شود نمی‌دانند باید چه کنند اما در گذشته کاری می‌کردند که دریاچه یا درخت بارور شود و از قهر دربیاید. اگر زمینی قهر می‌کرد، می‌گفتند سال بعد چغندر بکاریم زیرا امسال فلان کار خیلی شانه‌سنگینی کرده است؛ همهٔ اینها با علم و دانش توأم بوده است.

جایی در این بین که ما به قبل و بعد از آن کار نداریم، نوروز می‌گویند. می‌دانیم که ایرانی‌ها ارتباطشان با طبیعت و نیروهای ماوراءالطبیعه عالی بوده است. از دهم بهمن‌ماه که جشن چوپانان و زمان استراحت بوده است و در تعبیر دیگری ننه‌سرما هم با اینها همراه شده است که می‌خواهیم به زمستان برویم، تا اول فروردین که می‌خواهد صورت بگیرد و به خواب برود و بعداً بازگردد و در جهان دیگری مراجعه بکند، عمو پیروز می‌آید و این جشن و پایکوبی و شادی را می‌خواهد به مردم بدهد. همان شخصی که با ریشی بلند، لباسی زیبا، بیان بسیار خوب و قابل اعتماد، از کوه‌ها و صخره‌ها پایین می‌آید و برای مردم از خوبی و شادی گفته و نوید نوروز را می‌دهد. او نه‌تنها در فروردین بلکه روزهای قبل از آن هم می‌آید و همزمان با این اتفاق در کردستان ما و در غرب و شمال غربی ایران، آیینی

داشتند که کردها به آن «شال‌دورکی»، آذری‌زبانان به آن «شال‌سالاماک» یا «شال‌سالاماخ» و فارس‌ها به آن «شال‌اندازی» می‌گویند.

بچه‌ها همزمان با عمو پیروز، شادی و رقص و تنبک و نشاط و دیالوگ‌هایی که می‌گفتند را اجرا می‌کردند و بر روی پشت‌بام‌هایی که دورک نورگیر داشته، می‌رفتند. اکنون در ساختمان‌سازی‌ها پزشک، روانشناس، زیبایی‌شناس، انسان‌شناس و... حضور ندارند و این باعث شده که اغلب خانواده‌ها بیمار شوند، روان‌فرزندان مشکل داشته باشد، خانم‌ها اذیت شوند و... چون ساختمان‌سازی به‌لحاظ (روانی) بهداشتی نیست. پس طبیعی است که الان عمر روانی ما پایین آمده و فشار وارده به مردم بالاتر رفته است، اما آن زمان برای اینکه نور داخل ساختمان شود، علاوه بر پنج‌دري، چهاردري، سه‌دري، دودري، هفت‌دري، هفت‌پل، پنج‌پل، سه‌پل و... تعبیه می‌کردند؛ سقفشان هم سوراخ بوده، چون زمانی که خورشید هرکجا می‌چرخد در تمام منزل چرخیده و حشرات موذی و میکروب را از بین ببرد؛ به این فضا «دورک» می‌گویند که برای حمام‌ها هم تعبیه می‌شده است. بچه‌ها روی پشت‌بام‌ها می‌رفتند و از بالا پارچه‌ای پایین می‌انداختند و با رقص، پایکوبی و شادی نوروز را خبر می‌دادند و معمولاً اشخاصی که زیر آن نور، سفره‌هفت‌سین چیده و دور آن نشسته بودند، هدایایشان را درون پارچه‌هایی که انداخته شده بود، می‌گذاشتند و با تکانی به طناب علامت می‌دادند که پارچه‌ها پر شده و می‌توانید بالا بکشیدشان. بچه‌ها روی تمام دورک‌ها می‌رفتند و هدایا را گردآوری و بین خودشان تقسیم می‌کردند و مثل یک پرنده تمام منطقه را می‌گشتند.

عمو پیروز که یکی از همان دسته معتمدین بوده با خردمندی و دانش و تدبیر می‌آید و این کار را انجام می‌دهد. این یکی از نمایش‌های آیینی است که تاکنون باقی مانده است. در بعضی از افسانه‌ها می‌گویند همسر عمو پیروز، ننه‌سرماست و هنگامی که همسر ننه‌سرما می‌آید، او به خواب می‌رود. یعنی زمستان به خواب می‌رود و عمو، پیروز می‌شود. این دو با هم مثل چرخه هستند.

معمولاً فروردین که می‌خواهد شروع شود ننه‌سرما می‌رود و دیگر نیست، مثل خدای دُموزی که در دوره ایلامی‌ها و آشوری‌ها می‌رود و آب پشت سر او می‌ریزند تا برگردد. آب ریختن پشت سر مسافر هم از ایلام باستان گرفته شده است؛ یعنی قبل از زرتشت، بین دوره زروان و میترا؛ و این نیز داستان بسیار جذابی دارد که پروفیسور کریستین‌سن در کتاب «نخستین شهریار، نخستین انسان» در رابطه با کیومرث صحبت و به آن آب‌پاشی هم اشاره می‌کند. منتها آن زمان برای مراتع، مزارع و تشکر از خداوند بلاگردانی می‌کردند؛ این‌گونه که گاو نر را می‌کشتند و خورش را بر زمین می‌ریختند تا بلاگردانی صورت بگیرد. اما زرتشت که می‌آید، می‌گوید این کار را انجام ندهید و در گات‌ها هم این را متذکر شده است و از حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد، گاونرکشی قدغن می‌شود و شیرپاشی و آب‌پاشی جای آن را می‌گیرد. بعدها آیین نمایشی آب‌پاشون در ایران اجرا و الآن در ارمنستان نیز برگزار می‌شود، چون در دو دوره تاریخی ارمنستان متعلق به ایران بوده است.

در فرهنگ ما جشن‌های مربوط به نوروز و آیین‌های نمایشی آن که از ۱۰ بهمن‌ماه (جشن چوپانان) تا اول تیرماه (جشن کشاورزان) ادامه دارد، ۱۵ آیین اجرا می‌شده که به آن نوروز می‌گفتند. اما لزوماً به مرز تعادل طبیعت، زمین، زمان و تاریخ گفته می‌شود که بین ۳۶۵ روز چرخیدن، جایی که با هم تلاقی می‌کند و تازه‌تر می‌شود را نوروز

می‌گویند. این نگره در زندگی ایرانیان وجود داشته که مردم کار خود را می‌کردند؛ سلاطین، امپراتوران، جنگجویان، معتمدین، کشاورزان و... اما زندگی عموم مردم در شادی بوده است، اگر در زندگی گذشته مردمان ایران بگردیم، حتی یک عزاداری نخواهیم دید. همچنین ارتباط عمیقی با طبیعت داشتند. اگر گوسفندانشان دوقلو می‌زایید آیین برگزار می‌کردند، اگر درختانشان ثمر می‌داده آیین نمایشی برگزار می‌کردند، برای فرزندانسان که دندان درمی‌آوردند آیین نمایشی برگزار می‌کردند، حتی می‌گویند بعضی‌ها هنگامی که گوسفندان دوقلو می‌زایید آن شب را جشن سده اعلام می‌کردند. در هر صورت ارتباط انسان ایرانی با طبیعت بسیار زیاد بوده است و این آیین‌ها برای امنیت، آرامش، بقا و معرفت (شناخت‌شناسی) تعریف می‌شود. همه حساب شده است و در واقع گرامیداشت بزرگان، معرفت‌شناسی و در آخر سرگرمی و تفریحی است. سپس می‌رسیم به زمانی که انسان ایرانی متوجه می‌شود اکنون وقت سرما و زمستان است، درختان خشک شده‌اند، هیچ ثمری وجود ندارد و زمان استراحت فرا رسیده است. در این هنگام برای چوپانان برنامه‌ریزی می‌کردند که در اوقات بیکاری، شخصی که خانواده‌دار است باید چه کند؛ و این‌گونه آیین نمایشی «کوسه‌گردی» شکل می‌گرفت. یعنی دهم بهمن‌ماه هر سال شخصی در نقش چوپان که به او «کوسه» می‌گویند به همراه گروهی، این نمایش را برگزار می‌کردند.

هنوز هم در ادبیات نمایشی ما تعریف درستی از کوسه داده نشده است. آیا کسی که ریش ندارد را این‌گونه خطاب می‌کنند یا کوسه‌ای که از دریا گرفته‌اند مد نظر است؟ خود من بعد از مطالعات دقیق در آثار بیضایی، جمشید ملک‌پور و دیگر پژوهشگران حوزه تئاتر، مخصوصاً تئاتر مردمی به این نتیجه رسیدم که به نظر می‌رسد کوسه‌گردی ایرانیان که دهم بهمن اجرا می‌شده (یک نفر نقش چوپان داشته، شخصی نقش زن چوپان، شخصی توبره‌کش و شخصی تنبک‌زن و رقصنده، عده‌ای هم به دنبالشان می‌آمدند)، اینها از طریق خراسان به نام «گوسان» آمده است و سپس خراسان بزرگ در آسیای میانه به «ماگوسان» تبدیل شده است و در مرکز ایران به نام کوسه‌گردی و کوسه‌نقالی بوده و در شمال غربی ایران در آذربایجان، کردستان، تبریز، ارومیه و باکو (که جزئی از ایران بوده) به نام «کوسه‌گلین» شناخته می‌شده و در زاگرس به پایین تا شیراز به نام «کوسه‌برنشین» خوانده می‌شده است. فصل‌های اجرای این نمایش فرق می‌کند اما ریشه‌هایشان کلاً یکی است؛ فقط دهم بهمن‌ماه که جشن چوپانان بوده است.

پس شما معتقدید که مراسم کوسه‌گردی و کوسه‌برنشین مرتبط با گوسان‌های پارتی است؟

منبع یافته‌ها و مطالعاتم تا اینجا این‌گونه است اما هنوز به نتیجه قطعی نرسیده‌ام. داده‌ها به من می‌گوید کلمه comedy که در یونان باستان به ترانه‌هایی که شاد، طنز، مضحک، گاهی اوقات مستهجن، رکیک و بسیار چندش‌آور است گفته می‌شود، از همین کلمه کوسه‌ها یا کوموس‌ها بوده است که بعداً به کلمه comedy تبدیل می‌شود. یکی از فرضیات من در رابطه با کلمه کمدی از آنجا بوده که مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد مسیح است؛ یعنی ۵۰۰ سال قبل از میلاد.

حتی کمدیا دلارته ایتالیا؟

بله. دلیل اول من به لحاظ تاریخی است، می‌بینیم که هومر ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در یونان ایلیداد و ادیسه را منتشر کرده است. بعد از آن هم می‌بینیم که تسدیس که نمایشنامه‌های طنز را می‌نویسد، در دوره قبل از آیسخیلوس

... نمایش‌های مضحک و طنز اجرا می‌شده؛ سابقه‌اش به اندازه هزاره سوم قبل از میلاد نیست چون آیسخیلوس ۴۰۰، ۵۰۰ قبل از میلاد، اورپیلوس ۴۸۰ قبل از میلاد مسیح بوده است. یعنی ۲ هزار و ۴۰۰ سال قبل از اینکه هومر بخواند در مورد این بنویسد یا آیسخیلوس و دیگران بخواهند تراژدی بنویسند، در ایران باستان کوسه‌گردی مرسوم بوده است. در کوسه‌گردی هم دیالوگ‌های مستهجن می‌گویند و حرف‌های زشت می‌زنند، چون کنترل شده نیست. آنها می‌خوانند مضحکه ایجاد کنند. اینکه هومر می‌گوید «خنیگران دوره‌گرد» ریشه‌اش خیلی به ایران باستان شبیه است. نمی‌خواهم بگویم این نمایش از ایران (به آنجا) رفته است، اما گمانه‌ها نشان می‌دهد که از ایران باستان متأثر بوده است؛ ما در حوزه انسان‌شناسی به آن اشاعه‌گرایی می‌گوییم. مکتبی وجود دارد به نام «اشاعه‌گرایی» که کلاز و گلیسه هم از فرانسه و آمریکا (علمداران نهضت اشاعه‌گرایی) این را تأیید می‌کنند. بعضی از آنها معتقدند که تمام آیین‌ها و اسطوره‌ها از مصر به تمام دنیا رفته است، اما گروهی دیگر از اشاعه‌گرایان می‌گویند هر سرزمینی می‌تواند برای خودش خاستگاه یکی از آیین‌های نمایشی، اساطیری، باورها و سنت‌هایی باشد که مربوط به خودشان است و ما نمی‌توانیم قیاس بکنیم. اما نزدیکی تاریخی یا شرایط یکسان محیطی (مثلاً کویر لوت با آفریقا) ممکن است این‌گونه ایجاد کرده باشد که دو آیین اجرا شده است که مثل هم بوده باشند ولی هیچ‌وقت مهاجرتی در کار نبوده است که به این می‌گویند «تَوَارُد». فشارهایی که بر انسان در دو نقطه از کره زمین وجود داشته است، باعث خلق یک آیین یا اسطوره می‌شود، چراکه می‌خواهد با اسطوره‌سازی به آرزوهایش برسد و درد خود را کم کند. اشاعه‌گرایان نوع دوم می‌گویند هر کشوری می‌تواند برای خود خاستگاهی داشته باشد. بنابراین من و تیم پژوهشی که سال‌ها با هم کار می‌کنیم، کلمه کمدی یا کمدی دلارته که در ایتالیا مرسوم است را از این دسته می‌دانیم. در کمدی دلارته روی سکوی بلندی، پارچه‌هایی کشیده و نمایشی اجرا می‌کردند که مردم آنها را می‌دیدند و ثابت بودند؛ اما این کوسه‌ها در حرکت بودند و به جشن چوپانان هم تبدیل می‌شود. آنها می‌رفتند در کوسه‌ها و هدایا را می‌گرفتند برای چوپانان؛ و این کار بسیار متفاوت است با گدایی، کما اینکه عمویپروز هم بسیار متفاوت است با حاجی فیروز. به دلیل اینکه در ادبیات کلاسیک ما کلمه‌ای به نام حاجی وجود نداشته است و عمویپروز همان پیرمرد ریش‌سفیدی بوده که نوید فرا رسیدن بهار را می‌داد.

در ایران کوسه‌برنشین در یک زمانی اجرا می‌شود در شیراز، ولی کوسه‌ناقالی در یک زمان دیگری در اراک، تفرش، فراهان، کمیجان و شازند اجرا می‌شود و هنوز هم این اجرا پابرجاست، ولی الان بیشتر حالت تزئیناتی شده است و دیگر آن کارکردهای آشکار و پنهانی که از منظر انسان‌شناسی داشته را از دست داده و بیشتر تشریفات است و توصیف صورت می‌گیرد. مثلاً گوسانانی که در خراسان هستند مدل و ساختارشان ممکن است متفاوت باشد و دلیل اجرایی آن هم فرق می‌کند. سپس در شمال خراسان به «ماقوسان» یا «ماگوسان» تبدیل می‌شود، چون حرف «ا» ندارند. بعد از آن می‌رسیم به قفقاز؛ عکسی در کتابخانه آرمیتاژ روسیه پیدا کردم که دقیقاً مثل کوسه‌گردانی‌هایی بود که در تفرش و شازند اجرا می‌کردند و پرسیدم که به این نمایش چه می‌گویید؟ گفتند ماگوسان یا ماقوسان نام دارد و متوجه شدم که این نمایش از ایران است.

جلوتر که می‌آییم یک آیین نمایشی دیگر داریم به نام کیوربرمیگمرگ یا تونل زدن (پل زدن)؛ مردها در نزدیک عید نوروز، تونل می‌زدند به بیابان و بعد تمام مردم باید شبانه از این تونل رد می‌شدند و به آن سو می‌رفتند، در آن سمت تمام قهرهایشان آشتی می‌شد، بدهکاری‌هایشان به هم پرداخت می‌شد، خواستگاری می‌کردند، تسلیت می‌گفتند و... یعنی مردم همه کینه‌ها و دردها را آنجا بیان می‌کردند در یک محل دیگری و مثلاً چون در تاریکی می‌رفتند گویی یک جهان دیگری داشتند؛ و بعد که همه آشتی کرده و آرام می‌شدند، جارچی جار می‌زند که از تونل بازگردید به روستایتان. همه مجدد از تونل عبور می‌کنند و مردها می‌مانند در آخر تا تونل را پشت سر خودشان خراب کنند، که پلیدی، زشتی، اهریمنی، کینه و بدبختی بازنگردد و بیاید در خانه‌شان. چه آیین نمایشی بسیار درست و شرافتمندانه و حکیمانه‌ای اجرا می‌کردند.

بعد از آن جشنی داریم به نام «سوری» یا «چهارشنبه‌سوری»؛ چهارشنبه‌اش متعلق به ادبیات عرب است که وارد ادبیات پارسی شده و گرنه ما امرداد، مهرگان، آبانگان، تیرگان و... داشتیم که عددش تفاوت داشت. به چهارشنبه آخر سال جشن چهارشنبه‌سوری می‌گوییم. این جشن در آسیای میانه هنوز به نام «درندز» مطرح است و در ماه مارت (اسفند) هم اجرا می‌شود. در آنجا عروس و دامادی که از یک هفته تا یک سال قبل، ازدواج کرده‌اند، تا این شب به خانه پدر عروس نمی‌روند تا شب درندز صورت بگیرد (جشن چهارشنبه‌سوری). خانواده دختر می‌آیند جلوی خانه دامادشان آتش روشن می‌کنند؛ آنها هم با لباس عروس و دامادی دم در می‌آیند. خانواده داماد و عروس و فامیل آنها جمع می‌شوند؛ جشن، شادی و پایکوبی برگزار کرده، آتش پخش می‌کنند. تنقلات به هم می‌دهند و از این شب دختر می‌تواند به خانه پدرش برود به احترام این جشن.

اخیراً عروس و دامادهایی که این جشن را می‌گرفتند به کلیسای حضرت مریم می‌رفتند و این جشن چقدر کارکرد دارد و مفید است، همان سنتی که در اسلام صلوة رحم و رفت‌وآمد خانوادگی می‌گوییم. در این آیین سوری در فرهنگ مردم ایران، همه دور هم جمع می‌شوند و حتی معتقدند که ارواح پاک مردگانشان نزدشان می‌آیند.

اگر این آداب و آیین‌های نمایشی را سه بخش کنیم، آیین قبل از نوروز، آیین مصادف با ۲۱ مارس یا نوروز و آیین‌های بعد از نوروز را داریم که اکنون درباره آیین‌های پیشانوروز صحبت می‌کنیم.

تا الآن گفتیم که در اقوام ایرانی چه مراسمی برگزار می‌شود و هنوز وارد نوروز نشده‌ایم. این آشتی با طبیعت و دور ریختن و خانه‌تکانی دل در ابتدا صورت می‌گیرد، بعد خانه‌هایشان را تمیز می‌کنند چون می‌دانند بعد از اینکه از تونل رد شدند، نوبت به رسیدگی به خانه است و بعد از آن است که ارواح پاکشان به نزدشان می‌آیند. با چه شرایطی؟ با حضور آتش می‌آیند.

آتش نه بت است و نه پرستیدنی، و در هیچ کتاب و سنگ‌نوشته و پاپیروسی در رابطه با اینکه آتش در فرهنگ ایرانی‌ها پرستیدنی بوده، سندی وجود ندارد. چون آتش، آب، زمین و باد آخشیج‌های ایرانی هستند که اعراب آن را عناصر اربعه می‌نامند. ایرانی‌ها این چهار عنصر را گرمی می‌داشتند و هنگامی که این عناصر می‌چرخند، می‌شوند گل نیلوفر. گل نیلوفر هم یکی از نشانه‌های ایران باستان است، چون نشان از خورشید دارد. گل نیلوفر را اگر به

خورشید الصاق کنیم کاملاً بر آن هم‌پوشانی دارد. گل نیلوفر حتماً ۱۲ پر باید داشته باشد، چون به ۱۲ برج فلکی معتقد بودند یا ۱۲ ساعت.

در آیین ایران باستان عدد ۱۲ بسیار وجود دارد؛ مثل ۱۲ ستون در نزدیک پاسارگاد شیراز، روی هر کدام از ستون‌ها یک بذر می‌کاشتند (که مثلاً امسال جو بکاریم یا گندم)؛ روی یک ستون مقداری گندم می‌ریختند، روی دیگری جو و دیگری برنج، عدس و... و بعد آب‌پاشی می‌کردند و بعد از چند روز می‌دیدند کدام سبز شده، می‌گفتند امسال سال این محصول است و درواقع این‌گونه به طبیعت فال می‌زدند.

در چهارشنبه‌سوری همه لباس معطر می‌پوشند، خودشان را زیبا می‌کنند و چون اقوام مردگان می‌خواهند به نزد ایشان بیایند و می‌خواهند نوعی تجدید جهان هستی بکنند، فقط یک سرگرمی نیست. اتفاقاً آخرین مرحله آن سرگرمی است که جوزف کمبل هم این را تأیید کرده است. اسکار راکر در کتاب «تاریخ جهان» نیز همین را گفته است، که آخرین فایده این جشن سرگرمی است و در اصل شناخت‌شناسی و معرفت‌شناسی که در ابتدای آن وجود دارد و کارکردش پنهان است، مهم است. یعنی همه دور هم جمع می‌شوند اما کسی خبر ندارد که این چهارشنبه‌سوری دل همه را به هم نزدیک می‌کند. آدم‌ها را خوب و لطیف می‌کند زیرا بدی‌ها را دور می‌ریزند و همه یکدست می‌شوند و این خیلی اتفاق خوبی است. از همه اینها مهم‌تر در آیین چهارشنبه‌سوری این است که اول به خانه کسانی می‌روند که مرد ندارند و مردشان یا فرزندشان فوت کرده و عزادار هستند و درواقع دلشان خوش نیست. اول به خانه شوربخت‌ترین آدم‌ها می‌روند، لباسشان را عوض می‌کنند، خانه‌شان را تمیز کرده، پایکوبی و شادی می‌کنند و بعد می‌آیند تا به خانه بزرگ منطقه و سپس منزل امپراتوران و سلاطین و پادشاهان می‌رسند و جشن همگانی می‌گیرند و به پایکوبی می‌پردازند و این سلسله‌مراتب، به‌گونه‌ای جشن ملی می‌شود. بنابراین آیین چهارشنبه‌سوری جشن ملی ایرانیان است که این‌گونه شکل می‌گیرد و آتش را به دلیل اینکه یکی از عناصر چهارگانه است، هم گرما دارد، هم روشنایی، قدرت و علم است و آگاهی به ما می‌دهد و هم ارواح خبیثه را دور می‌کند (هرکجا نور و خورشید می‌آید، آنها از بین می‌روند). بنابراین می‌توانیم به‌نحوی بگوییم خیلی قبل از زرتشت، که بهرام بیضایی نیز در کتاب تاریخ نمایش اشاره کرده است که جشن گذر سیاوش از آتش باعث شده که چهارشنبه‌سوری شکل بگیرد، در عین احترام به دانشمند فرزانه بهرام بیضایی که البته در جوانی این کتاب را نوشته و گفته است در واقع آتش از سیاوش به این طرف است، (فردوسی که یک‌هزار سال بیشتر از عمرش نمی‌گذرد) خیلی قبل از سیاوش این آتش در فرهنگ ایرانیان گرامی داشته می‌شده؛ خیلی قبل از زرتشت که (حدود سال) ۶۰۰ قبل از میلاد است، میترا در هزاره دوم قبل از میلاد بوده که بعد از آن زرتشت آداب و آیین‌های مربوط به میترا را حذف می‌کند و فقط مهریشت را حفظ می‌کند. بنابراین گرامیداشت آتش و آب و هوا و زمین توسط ایرانیان از دیرباز انجام می‌شده است. ایرانیان در زمین جسد مردگان را دفن نمی‌کردند و می‌گفتند که چون جسد انسان، گناه‌آلوده است ممکن است زمین را که رحم، مادر، زن و عشق است، گناه‌آلوده کند؛ بنابراین جسد انسان‌ها را در بالای ارتفاع می‌گذاشتند تا در دخمه‌ها پرندگان، مار و جانوران گوشتشان را بخورند و استخوانشان بماند، سپس استخوان‌ها را جایی می‌گذاشتند به نام استودان (استخوان‌دان) و این آداب و سنتی است که درواقع احترام به زمین و خورشید است.

خورشید هم در دوره میترا بوده است، یعنی اگر ما بخواهیم بگوییم آتش برگرفته از خورشید است هیچ اشکال و منافاتی ندارد و می‌توانند مکمل هم باشند. کماینکه در دوره اسلامی هم مثلاً الآن اگر لامپ روشن شود، صلوات می‌فرستیم؛ سر قبر اموات ما بیشتر شمع را نقاشی کرده‌اند یا غالباً چراغ روشن می‌کنند. دلیلش چیست؟ آن مرده که نیست، پس برای چه کسی این کار را انجام می‌دهند؟ چون فکر می‌کنند ارواح پاک مردگانشان حتماً می‌آیند و ممکن است ما را هم ببینند، پس باید چراغ خانه‌شان را روشن نگه داریم.

بعداً در آیین‌های زرتشتی این چرخش روشنایی را سالیان سال حفظ می‌کردند و معتقد بودند آتش نباید خاموش شود. برای اینکه آتش مثل مشعل المپیک است که همیشه باید وجود داشته و روشن باشد و در دور بعد می‌برند جای دیگری می‌چرخاند و حرکت می‌کنند. بنابراین آیین نمایشی چهارشنبه‌سوری یک حرکت کارناوالی است (در حوزه نمایش ما به آن کارناوالی می‌گوییم) در کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌توانند باشند و شکلی از نمایش دارد و معتقدند خودشان نمایشگرانی هستند که تماشاگر ندارند و می‌گویند تماشاچی ما نیروهای ماوراءالطبیعه است؛ ستاره، ماه، خورشید، آسمان و خداوند. آخرین مرحله‌اش هم جنبه سرگرمی و تفریحی دارد و بازی‌هایی که از فواید این آیین به‌شمار می‌آیند.

سپس می‌رویم به سراغ دیدوبازدیدهای ملی به نام جشن نوروز. همان خانمی که در جشن شال‌دورکی هدایا را به بچه‌ها در پشت‌بام‌ها می‌دهد، از قبل سفره هفت‌سین را چیده است؛ یعنی خانه‌تکانی، ملاقات‌ها و... صورت گرفته و سفره‌شان را هم چیده‌اند. چهارشنبه نهایتاً شاید شش روز قبل از عید نوروز باشد، بنابراین در این مدت سفره هفت‌سین در خانه پهن است.

حال چرا هفت‌سین؟ اول آنکه هفت عدد مقدسی است، عدد دیگری نیست و هفت است و فقط کلید آن دست خداوند است و ایرانیان این را می‌دانند که کلید هفت‌سین فقط در دست خداوند است. هفت شهر عشق، دست‌ساز بشر نیست؛ هفت دریا، هفت آسمان، هفت رنگ رنگین‌کمان، هفت روز هفته و... که اصلاً بشر نمی‌تواند دلیلش را پیدا کند. اینها دست بشر نیست و حکما هفت‌سین را انتخاب کردند.

حال چه چیزهایی در این هفت‌سین هست؟ گاهی می‌بینیم که ماهی می‌گذارند یا هر چیز دیگری. مثل شب یلدا که غیر از انار و هندوانه و گلپر نباید چیز دیگری باشد اما تنقلات دیگری ممکن است بگذارند مثل انگور و... ولی اساساً در شب یلدا فقط انار که مثل خورشید است و نماد تکثر و فراوانی است و سرما و گرمایش را در بدن می‌ریزد و به همین خاطر به آن گلپر می‌زنند تا تعادل برقرار شود؛ هم احترام به خورشید و گرما و آیینشان است، هم اینکه می‌خواهند بدن را واکسینه کنند در برابر سرمای طولانی سال.

هفت‌سین هم به همین شکل است؛ سین اول سبزه است. وقتی طبیعت سبز می‌شود، بشر، باشندگان و جانداران باید تشکر کنند از خداوندگار این سبزه. سبزه به شکل رو به بالاست، رو به کسی نیست. هرطور که بکاری‌اش رو به بالا می‌روید، رو به متعالی شدن است، رو به رشد است و رنگش هم سبز است، تمام طبیعت سبز است. به سمت بالا می‌روید و سبز هم در رنگ‌ها نشانه حرکت و پویایی است؛ رو به آسمان و رو به بالا رفتن است.

دوم سیب است، تنها میوه‌ای که نشانه و نماد عشق است. اگر در سینما سببی از دست کسی بیفتد و برسد دست کس دیگری، می‌گوییم اینها به هم می‌رسند. اگر انار و انگور از دست کسی بیافتد ما این تعبیر را به‌کار نمی‌بریم و دنبال معنای دیگری می‌گردیم. بنابراین سبب نشانهٔ عشق‌ورزی است؛ نشانهٔ طراوت، حرکت، پویایی، زنده بودن و رو به رشد بودن. یعنی باید الگوی ما انسان‌ها باشد و سپس سیب را الگو قرار دهیم و عشق‌ورزی کنیم و دوست داشته باشیم.

سوم سیر است که در فرهنگ ما به‌دلایل پزشکی (که در جندی‌شاپور هم داشتیم) بسیار مفید است. در جنوب ایران و جایی که رطوبت زیاد وجود دارد سیر زیاد می‌خورند، سیر برای سلامت بدن بسیار فایده دارد و تمام مشکلات بدن و استخوان و مفاصل را برطرف می‌کند. بنابراین سیر هم سلامت و تندرستی را با خود دارد. چهارم سرکه است که نشانهٔ ذکاوت، هوش و بیهوشی است؛ و بعد از آن است که رازی سرکه را کشف می‌کند و می‌شود یکی از مواد بیهوش‌کننده برای بیماران. بنابراین سرکه هم بسیار مفید است و پزشکی‌مان مدیون سیر و سرکه است.

سین بعدی سکه است؛ سکه نشانهٔ ثروت، تجملات و دارایی است که باید فراهم شود و جزئی از زندگی ماست و هرچقدر از دانش و خرد بتوانیم استفاده کنیم برای دیگران، می‌توانیم ثروت به‌دست آوریم.

سین بعدی سمنو است، چون از گندم است و آردی است که عرق می‌کند و روغن از آن گرفته شده و در خودش تنیده می‌شود و بدون هیچ غذای دیگری می‌توان با سمنو یک عمر زندگی کرد، همچنین در ادبیات مذهبی ما با حضرت زهرا (ص) و امام علی (ع) نیز همراه شده است. در فرهنگ مسیحیان آسیای میانه هم تا حدودی همراهی کرده است. به‌طور کلی سمنو را گرامی می‌دارند، زیرا از گندم گرفته شده است. اکنون هم اگر در جایی نانی ببینیم برداشته و در کناری می‌گذاریم که لگدمال نشود و گناه نکرده باشیم، حتی بعضی‌ها نان را می‌بوسند و برمی‌دارند و یا تکه نان را دور نمی‌اندازند. در دورهٔ زروان و میترا و زرتشت هم به نان خیلی اهمیت می‌دادند؛ در گات‌ها زرتشت می‌گوید بذر کاشته می‌شود، اهریمن به خودش می‌آید، بذر از زمین نوک می‌زند، اهریمن بلند می‌شود، بذر رشد می‌کند، اهریمن به فکر انتقام می‌افتد، بذر جوانه می‌زند، اهریمن فرار می‌کند. یعنی اینها باعث می‌شود بدی و پلیدی و کفر نسبت به طبیعت از بین برود.

در خراسان نمایش و رقصی داریم به نام «آفر» که کشت و داشت و برداشت در ۱۷ حرکت رقص نمایش داده می‌شود. یکی از زیباترین، معناگرایانه‌ترین، تصویری‌ترین و جاودانه‌ترین رقص‌های نمایشی انسان روی کره زمین رقص آفر خراسانی‌هاست که چندین بار در جشنواره‌های گوناگون جایزه دریافت کرده است و مطرح‌ترین رقص است، زیرا از بذرکاری، آب‌پاشی، تشکر از خداوند، آرد کردن و روی شانه گذاشتن، بردن و خمیر کردن و نان درست کردن و... سه، چهار مرتبه تشکر از خداوند صورت می‌گیرد و چقدر لذتبخش است که به‌وسیلهٔ زبان بدن (بادی‌لنگویج)، یک نمایش اجرا می‌کنند که الهی، دینی، زیبایی‌شناسانه، فرمیک، معناگرا، ارتباط با زمین و آسمان، ارتباط با خانواده، جامعه، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... است. یعنی یک شاکلهٔ کامل از اهداف انسان ایرانی را با این رقص به جهان معرفی کرده و ارتباطشان را هم با خداوند زیاد می‌کنند. بنابراین رویش جوانه‌ها که در اوستا و میترائیسم

آمده و در اسلام هم گرمی‌اش می‌دارند، در رقصی به نام رقص آفر در خراسان، که قبلاً هم جزو رقص‌های نوروزی بوده و روز اول نوروز اجرا می‌شد و الآن در عروسی‌ها هم انجام می‌شود؛ آنها هم مثل عمو پیروز این نوید پیروزی (زایش زمین) و اینکه خداوند آن‌قدر دوستشان دارد که بدون هیچ منتی، آب می‌دهد، زمین داده و می‌گوید استفاده کنید و برکت به آنها می‌دهد، تشکر می‌کردند.

رقص آفر برای تمام سؤالات ما پاسخ دارد؛ به‌طور کلی ما به سمنو برکت می‌گوییم، نمی‌گوییم ثروت، نمی‌گوییم زیبایی‌شناسی، دولت، شکوه؛ می‌گوییم برکت که مفهوم برکت بسیار عالی است. رسمی در این رابطه وجود دارد که در شمال ایران زیاد دیدم و در ترکمن صحرا و شمال غربی ایران؛ دختری که می‌خواهد ازدواج کند و به خانه شوهر برود، یک نان را داخل پارچه گذاشته و مثل یک کمر بند به شکم دختر می‌بندند که برکت به خانه خود و همسرش برود. سکه نمی‌گذارند، چون سکه تمام‌شدنی است اما برکت تمام‌ناشدنی است و می‌گویند خانه‌ات پربرکت باشد. در آیین نمایشی کوسه‌گردی ایرانیان هم که دهم بهمن اجرا می‌شود، وقتی کوسه در خانه متمولین غش می‌کرده و صاحبخانه ناراحت می‌شد که چرا این اتفاق افتاد، یک پسر جوانی که بزک کرده در نقش یک دختر (به او زن کوسه گفته می‌شود)، به صاحبخانه می‌گوید من می‌توانم درمانش کنم؛ شما پنج گونی گندم، نخود، عدس، چهار گوسفند بده تا ما حالش را خوب کنیم. صاحبخانه هم می‌گوید بیشتر می‌دهم. بعد زن کوسه، رقص و پایکوبی کرده و یک سوزن جوالدوز پشت کمر کوسه می‌زند، کوسه برمی‌خیزد و می‌رقصد و پایکوبی می‌کند. در آن خانه آن‌قدر پایکوبی می‌کنند که صاحبخانه کیف می‌کند و دوست دارد کوسه دوباره غش کند تا باز هم هدیه به ایشان دهد که کماکان این چنین شادی کنند. آخر کار هم که کوسه می‌خواهد برود بیرون، با چوبی که در دست دارد، به انبار علوفه و به جایی که گوسفندها هستند، می‌زند؛ این کار نیز به معنی این است که خداوند به شما برکت بدهد. برکت در فرهنگ ما بسیار معنادار است.

آخرین سین، سماق است (سنجد و این چیزها نیست). سماق خیلی زشت، ترد، ترش، تلخ و بدمزه است و به راحتی و بالذت خورده نمی‌شود. نیاکان ما می‌گویند این شش سین ثروت، عشق، رویش و حرکت و تلاش، برکت، سلامت، هوش و ذکاوت، و هفتمین سین می‌شود بدبختی، فقر، مرگ‌ومیر، طلاق و جدایی و هر چیزی که ممکن است برای انسان رخ دهد. طبیعی هم هست که وقتی بچه متولد می‌شود به یکباره پدرش فوت کند و زندگی او بسیار تلخ شود، نیاکان ما می‌گویند این واقعیت وجود داشته، جزئی از زندگی است و نمی‌توان جدایش کرد. شکست، ناکامی، مرگ‌ومیر، سقوط و تمام اینها هست که اگر نباشد، زندگی معنا ندارد. ولی وقتی سبب هست، نان و سبزه هست، چرا خودت را اسیر کرده و درد را با خود حمل کنی؟! رویش داشته باش. وقتی مشغول به نوشتن، کشاورزی، دامداری و... بشوی به تدبیر طبیعی این غم‌ها را فراموش می‌کنی و باید یادت برود و نباید با خود حملش کنی. می‌خواهد بگوید انسان، اگر اتفاقی برای افتاد مستأصل و درمانده نشو. چقدر نیاکان ما درست فکر می‌کردند.

این تحلیل محتوای هفت‌سین در فرهنگ ایرانی است؛ و هفت‌سین غیر از اینها نیست، حال ممکن است آیینی بیاید که خیلی هم خوب است و یا ماهی بیاید، چون در فرهنگ ما در ایران باستان در بخشی از نقش برجسته‌ها انسان ماهی وجود دارد که نیمی انسان است و نیمی ماهی (سیرن).



سپس ملاقات‌ها شروع می‌شود، از کوچکتر به بزرگتر. یعنی اول خانواده‌های کوچک همدیگر را می‌دیدند و ذره‌ذره یکدیگر را جمع کرده تا بروند خانه بزرگ‌ترین فرد فامیل؛ او سر جایش بوده و تمام کوچک‌ترها جمع می‌شدند و به ملاقاتش می‌فتند. به این می‌گویند احترام به بزرگتر و چیزی است که خداوند می‌پسندد و در دوره اسلامی به آن صلۀ رحم می‌گویند. و اینها اگر نباشد آن برکت و رویش هم می‌رود، ذهن درگیر تلخی‌ها و غیبت، تهمت، حسادت و تخریب دیگران می‌شود که اصلاً در فرهنگ ایرانیان باستان نیست، که اگر باشد آن انسان مستأصل شده و درمانده می‌شود، نفرین می‌کند و از دیگران بدش می‌آید، نمی‌داند که ریشه تلخی‌ها درون خودش است و اول باید روی خودش کار کند. اگر خودت با خودت به صلح رسیدی می‌توانی با جامعه هم صلح کنی، اما اگر با خودت آشتی نکردی، نمی‌توانی با جامعه هم آشتی داشته باشی.

آنها در حضور بزرگترها پای‌شان را دراز نمی‌کردند، کوچکترها قانون و انضباط خانوادگی و سلسله‌مراتب را رعایت می‌کردند. وقتی یک تربیت این‌طور صورت بگیرد، چقدر کمال و تدبیر و پیشرفت در آن خانواده و آن ملت به‌وجود می‌آید.

سوالی دارم در مورد آیین قبل از نوروز؛ خواجه شیراز می‌فرماید بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی، لطفاً کمی در خصوص میر نوروزی توضیح بفرمایید.

میر نوروزی هم یک آیین نمایشی ایرانی است که حکمرانی است. نوعی فال و جزء بازی‌ها شده است. بچه‌ها وقتی بازی می‌کنند، پیروز بازی میر می‌شود و می‌تواند دستور دهد. هر کاری که میر می‌گوید باید انجام شود. در ایران باستان آن روزهایی که به میر نوروزی تبدیل می‌شود، معمولاً روزهایی بوده که به زنان اختصاص می‌دادند؛ یعنی در آن روز زن را به‌عنوان حاکم، عزیز خانه و به‌عنوان کسی که ۳۶۰ روز کار کرده و نتوانستند خیلی از او قدردانی کنند، تماماً او دستور می‌دهد و باید هر کاری که او می‌گوید، انجام شود. مرد، خدمتگزار شده و هدیه می‌دهد. معمولاً چهار تا پنج روز همه چیز تعطیل می‌شود و او حکم می‌دهد.

این حکمرانی بیش از پنج تا شش روز نیست و آن تمثیلی که حافظ استفاده کرده، به این موضوع اشاره دارد. بسیاری از گونه‌های طبیعت هم عمرشان کوتاه است؛ حافظ می‌گوید خیلی به خودت غرّه نشو که حکمرانی‌ات خیلی زود تمام می‌شود، بنابراین از فرصتی که در اختیار قرار گرفته بهره ببر و خوب عمل کن. حافظ در طول تاریخ با این سخنانش به ما آموزه و پند می‌دهد که کل جهان بیش از پنج روز نیست. هر که می‌خواهی باش، پادشاه و رئیس باش، دوره‌ات تمام می‌شود و خودت متوجه می‌شوی که چیزی از تو به جا نمانده است.

که این هم یک آیین نمایشی است و نمایشگران اجرا می‌کنند و اخیراً هم در استان فارس در جشن‌ها و پایکوبی‌ها اجرا می‌شود. آن شخص که میر می‌شود، هر دستوری بدهد دیگران تمام کارهایی که او می‌گوید را باید انجام دهند. به‌نحوی جشن نگران‌کننده‌ای است، زیرا تعلیق سنگینی در آن وجود دارد. حال در این بین تلفیقی صورت گرفته به نام گله‌چران یا همان کوسه‌گردها که در عروسی هستند و در آن عروسی برای شخص دیگری خواستگاری می‌کنند و خانواده دختر حق گفتن نه ندارند، چون آن بزرگ که آنجا نشسته و حکم کرده، حتماً باید دستورش اجرا شود. آن زن یک آویز بر سر گذاشته و پارچه‌ای هم رویش می‌اندازد و کسی هم نمی‌داند که او کیست. یک نفر بزرگتر هم

آنجا هست که می‌گوید چه می‌خواهی؟ کوسه، چوبی در دست دارد که دائم می‌گوید ایخ‌ایخ‌ایخ و همه را دور می‌کند تا برای نمایشش میدان باز کند.

بعد می‌گوید ملکی می‌خواهم؛ بزرگ‌تر می‌گوید هر چه بخوای سیت می‌خرم، سیم می‌ستونی؟ سیت می‌ستونم. یعنی برایم می‌خری، برایت می‌خرم. و بعد دوباره رقص می‌کند و می‌نشیند. از او می‌پرسد دوباره چه شد ننه‌حسن؟ باز برخاسته و می‌گوید نه! روم همیشه، میگه بگو هرچی بخوای سیت می‌ستونم، یه پیرهن می‌خواهم سیم می‌ستونی؟ او هم می‌گوید پیرهنم بخوای سیت می‌ستونم، جورابم بخوای، آرسی هم بخوای سیت می‌ستونم. مردم هم با اینها می‌زنند و می‌رقصند. بعد در آخر کار می‌گوید: یه چی می‌خواهم روم همیشه، بزرگ می‌گوید هرچی بخوای سیت می‌ستونم، میگه نه! روم همیشه. تعلیق بزرگی بین همه می‌افتد که چه چیزی می‌خواهد! او می‌گوید مثلاً دختر مش‌رضا را می‌خواهم، سیم می‌ستونی؟ اونم میگه دختر مش‌رضا را هم برایت می‌گیرم هر که بخوای برایت می‌گیرم، عزیز دلم، ننه‌حسن. و بعد همه می‌زنند و می‌رقصند و قانونشان اجرا می‌شود و هیچ راهی هم ندارد، وگرنه ترمز می‌شود و به هم زدن یک بازی. میر نوروزی نقش خودش را خیلی گسترده کرده است، مخصوصاً در جنوب ایران که نمونه‌های مختلف آن اجرا می‌شود.

می‌دانیم که نوروز در بین خانواده‌های ایرانی امری جوهری و گوهری است و طی قرون و اعصار این مقوله را حفظ کرده‌اند و بیشتر یک امر درونی بوده است. حال بعد از فروپاشی شوروی که این آیین‌ها را ممنوع کرده بود اما همچنان در بین مردم آسیای میانه حفظ شده است و بعد از این جریان با کارناوال‌های نوروزی روبه‌رو هستیم. در روز ۲۱ مارس و بسیار جالب است که تمام اقوام و مردمی که امروز خارج از مرزهای کنونی ایران هستند، ساعت تحویل سال را به ساعت رسمی ایرانی‌ها جشن می‌گیرند و ساعت تحویل سال تمام این مردمان طبق ساعت رسمی کشور ایران است.

بیشتر بحث من روی درون‌گرایی و برون‌گرایی نوروز است؛ ما این آیین‌ها را در بخش‌هایی از ایران به صورت برون‌گرا می‌بینیم اما در واقع اصل ماجرای نوروز بخش گوهری و درون‌خانوادگی است. این کارناوال‌هایی که در آسیای مرکزی به وجود آمده و ما اینها را در ایران کمتر می‌بینیم، آیا اینها بخشی از مراسم نوروز بوده و یا به‌عنوان بهره‌برداری این کشورها از بحث نوروز است یا مسئله دیگری است؟ با توجه به اینکه شما سال‌ها در دانشگاه‌های ارمنستان بوده‌اید.

فکر می‌کنم ۲۶ کشور که ساتراپی (ایالت) ایران به‌شمار می‌آمدند از جمله مصر، بخشی از اروپا، فلسطین، بابل و... یعنی کل مجموعه اعراب، قرقیزستان، آذربایجان، ترکمنستان، ارمنستان، گرجستان و بخشی از هند و پاکستان همه جزئی از ساتراپی‌های ایران بوده‌اند. طبیعی است که تعدادی از این آیین‌ها، سنت‌ها، رسوم و حتی زبان و لهجه مشترک داشتند. یکی از این آیین‌های بسیار مشترک، آب‌پاشان بوده است و بسیاری از مورخین و محققین غیرایرانی که به ایران آمدند و درباره ایران نوشتند، به رسم آب‌پاشان هم اشاره کرده‌اند که در آگوست هر سال در واردآوارد اجرا می‌شود. کریستین‌سن، هاشم رضی، مری بویس، هرودت، فلوتار و گزنفون به اینکه گاو نرکشی که در دوره زروان مرسوم بوده، دوره میترا شکل گرفته و به یک اسطوره تبدیل می‌شود و متیولیس‌های جهان به آن اشاره

می‌کنند که خاستگاهش ایران بوده است. گاو نرکشی قدغن می‌شود و بعد شیرپاشی، سپس عسل‌پاشی و بعد آب‌پاشی بوده است.

یعنی بعد از زرتشت هم کلاً آیین آب‌پاشان که تشکر از خداوند است و مثل دوره ایلامی‌ها و آشوری‌ها که آب می‌ریختند روی زمین تا شخص رفته بازگردد و بعد در یونان باستان که می‌دانیم به تراگودیا (آواز بُر) مربوط می‌شود و بزکشی صورت می‌گیرد. اطراف باغات انگور در هلند، بز را می‌کشتند و خونس را می‌ریختند.

یک مثلث در نظر بگیرید، گاو نرکشی ایرانیان باستان، تا بزکشی در یونان باستان (۷۰۰ سال قبل از میلاد)، این را در ذهن نگه‌دارید؛ سپس در آذربایجان ایران به‌ویژه اردبیل، تبریز، باکو (که متعلق به ایران بوده) تکم‌گردانی مطرح بوده است به معنی «بز من». بزگردانی که در فصل بهار، در آذربایجان (آترپاتکان، آدرپاتکان، آدرپایگان و آذربایجان) اجرا می‌شده، سابقه ۲ هزار سال قبل از اجرای آن در ترکیه را دارد. یعنی وقتی آذربایجان ایران شکل می‌گیرد، تراکیه وجود و مدنیت نداشته است. بنابراین تکم‌گردانی هم یکی از آیین‌های بسیار جذاب ایرانی است که فکر می‌کنیم به اروپا رفته است؛ چون ایران ۲۶ ساتراپی داشته و در آذربایجان اجرا می‌شده است و احتمالاً در آتن هم توانسته مشابهتی بگیرد و بز نرکشی یا تراگودیا شکل بگیرد.